

قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی؛ ماهیت تحول دوران پسا جنگ سرد



سیدمحمد کاظم سجادی‌پور*

چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی چگونگی تأثیر روابط بین قدرت‌های بزرگ بر پویایی و کارایی سازمان‌های بین‌المللی، به‌ویژه در دوران پسا جنگ سرد است. در این راستا پرسش اصلی مقاله این است که رابطه بین قدرت‌های بزرگ چه تأثیری بر سازمان‌های بین‌المللی در دوران پسا جنگ سرد داشته است؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا چارچوبی مفهومی برای درک تحول در سازمان‌های بین‌المللی ارائه شده است. سپس به تحول در رابطه بین قدرت‌های بزرگ در دوران پسا جنگ سرد پرداخته شده و سرانجام پدیده گسترش کمی و کیفی سازمان‌های بین‌المللی با محوریت رابطه بین قدرت‌های بزرگ در کانون توجه قرار گرفته است. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که سازمان‌های بین‌المللی محصول کنش و واکنش سیاست بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و اجتماع بین‌الملل بوده و با توجه به تحولی که در ماهیت رابطه بین قدرت‌های بزرگ در دوران پسا جنگ سرد رخ داده، سازمان‌های بین‌المللی در مقایسه با دوران پیشین سیاست بین‌الملل، تحولی افقی و عمودی یافته و جایگاه مهم‌تری در کنش و واکنش‌های روابط بین‌الملل به‌دست آورده‌اند.

واژه‌های کلیدی: سازمان‌های بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ، سازمان ملل متحد، دوره پسا جنگ سرد

Sajjadpour@sir.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۱

فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۲۳-۷

* دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱

مقدمه

حدود دویست سال است که جهان سیاست با پدیده سازمان‌های بین‌المللی روبه‌روست. سازمان‌های بین‌المللی، تاریخ پرنشیب‌وفرازی را پشت‌سر گذاشته و هرکدام از آنها به‌تنهایی حیات مستقل و پرماجرایی را ثبت کرده و چون موجودات زنده‌ای مشغول کنش و واکنش می‌باشند. مجموعه آنها نیز به‌عنوان یک کلیت و بخشی از روابط بین‌المللی درخور توجه بوده و اغراق نیست اگر بیان شود که درک روابط بین‌الملل بدون درک سازمان‌های بین‌المللی امکان‌پذیر نیست.

اما درک از سازمان‌های بین‌المللی به‌نوبه خود پدیده‌ای قابل مطالعه بوده و در درون خود مجموعه رنگارنگی از شناخت‌ها و ادراک‌های گوناگون را جای داده است؛ بدین معنی که خاستگاه نظری، تجربه عملی، نوع تمرکز منطقه‌ای و محدوده زمانی و مکانی پژوهشگران در چگونگی درک آنها از سازمان‌های بین‌المللی متفاوت است. در حوزه نظری، جدال بین سنت‌گرایان و نهاد‌گرایان که خود ناشی از چارچوب‌های فرانظری متفاوت است، دو درک متفاوت از سازمان‌های بین‌المللی و چگونگی اثرگذاری آنها در روابط بین‌الملل را به‌همراه می‌آورد. هرچند که در درون هرکدام از این نحله‌های نظری روابط بین‌الملل، یک‌دستی وجود ندارد و این عدم یکپارچگی بر نگرش و تولید فهم آن از سازمان‌های بین‌المللی اثر گذاشته، اما از این واقعیت نمی‌توان چشم پوشاند که دیدگاه‌های متعصب رئالیست‌ها، نقش حاشیه‌ای برای سازمان‌های بین‌المللی قائل بوده و فراخ‌اندیشی نهاد‌گرایان لیبرال، نقش کلیدی برای آنها ترسیم می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۷۳ - ۲۵).

حوزه دیگری از تولید فهم در مورد سازمان‌های بین‌المللی، در ادبیات و نوشتارهای دست‌اندرکاران اجرایی و حوزه‌های عملی سیاست بین‌الملل قابل جستجو است؛ بدین معنی که دست‌اندرکاران این سازمان‌ها در سطوح مختلف اعم از دبیرکل‌های سازمان ملل تا کارشناسان ارشد سازمان‌های بین‌المللی و همچنین

مسئولان سیاست خارجی در کشورهای مختلف، رنگین‌کمانی از فهم مبتنی بر تجربه از سازمان‌های بین‌المللی ارائه کرده‌اند (به‌عنوان نمونه ن.ک. Anan, 2010). به‌علاوه، فرهنگ سیاسی و نگاه بین‌المللی نخبگان دانشگاهی و اجرایی در مناطق و کشورهای مختلف در خصوص سازمان‌های بین‌المللی در دوره‌های گوناگون با دیگری تفاوت داشته و این تفاوت‌ها که بعضاً ساختاری هستند، ریشه در منظومه‌های فرانظری آنها داشته و بعضاً بر محصول نهایی فکر آنها در خصوص نقش سازمان‌های بین‌المللی اثر دارد. به‌عنوان مثال در ایالات متحده، گروه موسوم به نومحافظه‌کاران، موضع سرسختانه‌ای نسبت به سازمان‌های بین‌المللی دارند. در اروپا، به‌خاطر تجارب همگرایی اروپایی، نگاه به سازمان‌های بین‌المللی بی‌تردید با سایر نقاط متفاوت می‌باشد (Kaag, 2008). در خاورمیانه به‌خاطر شرایط و موقعیت بین‌المللی، مداخله‌های مستمر و بدون وقفه قدرت‌های فرامنطقه‌ای و بحران‌های مزمن و درگیری‌های نوین، دانشگاهیان و مسئولان اجرایی، درک بدبینانه‌تری از نقش سازمان‌های بین‌المللی نسبت به سایر نقاط دنیا دارند.

مرور فوق‌الذکر، نیاز به فهم واقعی و بنیابینی از نقش سازمان‌های بین‌المللی را ضروری می‌سازد. نگاه‌های خوش‌بینانه، بدبینانه، فراخ‌اندیشانه و یا تنگ‌نگرانه در مورد سازمان‌های بین‌المللی به فهم دقیق و مؤثری از این نوع کنشگران در روابط بین‌الملل نمی‌انجامد. با در نظر گرفتن این زاویه دید، در این نوشتار با تمرکز بر یک دوره حساس در روابط بین‌الملل؛ یعنی دوران پساجنگ سرد، در راستای فهم دقیق‌تر سازمان‌های بین‌المللی سعی می‌شود که به چگونگی تأثیر روابط بین قدرت‌های بزرگ بر تحرک و کارایی سازمان‌های بین‌المللی پرداخته شده و به این پرسش پاسخ داده شود که رابطه بین قدرت‌های بزرگ چه تأثیری بر سازمان‌های بین‌المللی در دوران پساجنگ سرد داشته است؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا چارچوبی مفهومی برای درک تحول در سازمان‌های بین‌المللی ارائه می‌شود. سپس به تحول در رابطه بین قدرت‌های بزرگ در دوران پساجنگ سرد پرداخته می‌شود و سرانجام پدیده گسترش کمی و کیفی سازمان‌های بین‌المللی با محوریت رابطه بین قدرت‌های بزرگ در کانون توجه قرار می‌گیرد. سه بهره این نوشتار به‌ترتیب به موضوعات فوق‌الذکر می‌پردازد. براینکه این سه بهره و یافته پژوهش آن است که



سازمان‌های بین‌المللی محصول کنش و واکنش سیاست بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و اجتماع بین‌الملل بوده و با توجه به تحولی که در ماهیت رابطه بین قدرت‌های بزرگ در دوران پساجنگ سرد رخ داده، سازمان‌های بین‌المللی در مقایسه با دوران پیشین سیاست بین‌الملل، تحولی افقی و عمودی یافته و جایگاه مهم‌تری در کنش و واکنش‌های روابط بین‌الملل به دست آورده‌اند.

روش‌شناسی این پژوهش در مباحث نظری و فرانظری‌گزینشی می‌باشد. بدین صورت که عناصر و مفاهیمی از هرکدام از نحله‌های فکری روابط بین‌الملل را برمی‌گزیند و در این چارچوب، بر موقعیت، هویت و کارگزاری کنشگران تأکید و به نقش بازیگران و کنشگران در روابط بین‌الملل توجه دارد (Guzzini and Leander, 2006). در زمینه منابع، روش‌گزینش اسناد و داده‌ها، این نوشتار علاوه بر ادبیات منتشره و گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی، به نگاه از درون و مشاهده از نزدیک پژوهشگر از سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی تخصصی در دو شهر نیویورک و ژنو، به‌عنوان کارگزار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌کند. در محصول نهایی نیز، روش‌شناسی این پژوهش ترکیب دو هدف تولید فهم علمی از سازمان‌های بین‌المللی و سیاست‌گذاری‌های عملی را دنبال می‌کند. درک نقش و کارکرد سازمان‌های بین‌المللی در هر صورت نیازمند تدوین چارچوبی برای فهم تحولات آنها می‌باشد.

۱. چارچوب مفهومی درک تحولات سازمان‌های بین‌المللی

تاریخ تحولات دو سده فعالیت سازمان بین‌المللی چگونه قابل فهم است؟ پاسخ به این پرسش در یک چشم‌انداز تاریخی و مقایسه‌ای، می‌تواند در بررسی دوران پس از جنگ سرد راهنما باشد. سه مفهوم «تحولات استراتژیک و سیاسی»، «تحولات تکنولوژیک و اجتماعی» و «تحولات بوروکراتیک و حقوقی» توضیح‌دهنده کنش و واکنش‌های سازمان‌های بین‌المللی هستند. این چارچوب مفهومی بر این گزاره استوار است که سازمان‌های بین‌المللی را نمی‌توان جدا از متن به هم پیوسته «سیاست بین‌الملل»، «اجتماع بین‌الملل» و «حقوق بین‌الملل» فهمید.

سازمان‌های بین‌المللی محصول منازعات قدرت و فعل و انفعالات سیاسی‌اند.

جامعه ملل و سازمان ملل متحد در بین چند هزار سازمان بین‌المللی، به لحاظ کمیت و کیفیت کنشگری در تاریخ روابط بین‌الملل، برجسته‌ترین می‌باشند. هر دو سازمان، بازتاب شرایط سیاسی دوران شکل‌گیری خود؛ یعنی جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم هستند. دو جنگ جهانی به‌عنوان مهم‌ترین نقاط عطف قرن بیستم از نظر استراتژیک قلمداد می‌شوند. پیوند این دو سازمان بین‌المللی با تنش سیاسی و استراتژیک جهانی در نحوه شکل‌گیری، روند فعالیت و محصولات آنها عمیق است. آنچه در این پیوند حائز اهمیت می‌باشد، روابط بین قدرت‌های بزرگ - یعنی موضوع قانونی این پژوهش - در مراحل فوق‌الذکر است. در راه‌اندازی جامعه ملل و سازمان ملل، نیروی محرکه اصلی را قدرت‌های بزرگ پیروز در جنگ‌های جهانی اول و دوم فراهم آورده‌اند. شکست جامعه ملل دلایل گوناگونی داشت، ولی عمده‌ترین آنها، رابطه بین قدرت‌های بزرگ؛ یعنی اجتماع قدرت‌های بزرگ پیروز و به حاشیه راندن قدرت‌های بزرگ شکست‌خورده و ناتوانی آنها در تحقق اهداف تعیین‌شده در جامعه ملل بود. رابطه بین قدرت‌های بزرگ، نه تنها در این دو سازمان، بلکه در سایر سازمان‌های بین‌المللی نیز تعیین‌کننده بود. در عین تأکید بر رابطه بین قدرت‌های بزرگ، باید در نظر داشت که در سیاست‌های بین‌الملل، قدرت پدیده‌ای سیال، چندلایه و در حال دگرگونی است. نه تنها قدرت‌های بزرگ دستخوش تغییر و تحول می‌شوند، بلکه ماهیت قدرت، خود ذات متحولی دارد و لذا توجه به نقش قدرت‌های بزرگ در متن استراتژیک بین‌المللی، نباید به تقلیل آن سازمان‌ها به رابطه چند قدرت بیانجامد. در واقع در هر دورانی، سیاست بین‌الملل، فراز و فرود خود را داشته، ولی در این پویایی‌ها، روابط بین قدرت‌های بزرگ نقطه قانونی سیاست بین‌الملل می‌باشد. جنگ سرد که در واقع رابطه بین دو ابرقدرت بود، خود به دوره‌های گوناگونی تقسیم می‌شد که هر کدام از آن دوره‌ها بر حیات سازمان‌های بین‌المللی تأثیر خاص خود را داشتند (Pijrk and Other, 2010: 424-430).

اما سیاست بین‌الملل به‌تنهایی گویای تاریخ تحولات سازمان‌های بین‌المللی نیست. اجتماع بین‌الملل به‌معنای آنچه در سطوح مختلف اجتماعی در سرتاسر جهان می‌گذرد، تأثیر به‌سزایی در شکل‌دهی و تحولات مربوط به سازمان‌های بین‌المللی دارد. حقوق بشر و تکنولوژی دو مورد تحول اجتماعی‌اند که بر عملکرد

سازمان‌های بین‌المللی به صورت پیوسته‌ای اثر گذاشته‌اند. در واقع یکی از عوامل قابل ملاحظه اجتماعی در تأسیس سازمان ملل متحد، حساسیت عمومی و اجتماعی در خصوص آثار مخرب جنگ و جلوگیری از وقوع دوباره آن بود. این حساسیت حقوق بشری در دو دهه گذشته به دلیل نقض حقوق بشر و نسل‌کشی در رواندا و بالکان در دهه نود قرن بیستم افزایش یافته است.

فناوری نیز یکی از عوامل دگرگون‌کننده مناسبات اجتماعی بوده و به میزان تحول در رشد فناوری، همکاری بین‌المللی ضرورت تمرکز بر سازمان‌های بین‌المللی را برای بازیگران به همراه داشته است. از تشکیل اتحادیه بین‌المللی تلگراف در ۱۸۶۰ تا برگزاری کنفرانس جهانی مدیریت اینترنت در پایان سال ۲۰۱۲ میلادی، فناوری نه فقط عامل شکل‌دهنده سازمان‌های تخصصی بین‌المللی بوده، بلکه بر تحول سایر سازمان‌های بین‌المللی نیز اثرات عمیقی به جا گذاشته است (عاری، ۱۳۸۰).

علاوه بر تحولات اجتماعی بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی محصول دگرگونی‌های حقوق بین‌الملل بوده و فراتر از آن به حقوق بین‌الملل شکل داده‌اند. اما حقوق بین‌الملل هم به نوبه خود، متأثر از تحولات سیاسی و استراتژیک بوده است. درک حقوق بین‌الملل بدون سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی بدون حقوق بین‌الملل، امکان‌پذیر نیست. یکی از بهترین مواردی که سه حوزه تحولات سیاسی و استراتژیک، تحولات اجتماعی و تکنولوژیک و تحولات حقوقی و بوروکراتیک را به صورت یک‌جا به تصویر می‌کشد و خود نمود برجسته نقش قدرت‌های بزرگ در این مثلث کنش و واکنش‌های مربوط به سازمان‌های بین‌المللی است، معاهده عدم اشاعه^۱ می‌باشد. این معاهده حقوق بین‌المللی از تحولات فناوری هسته‌ای و توافق سیاسی بین پیوستگان به آن، که از نظر قدرت سیاسی نابرابر می‌باشند، شکل گرفته است و در بیش از سه دهه گذشته فراز و فرودهایی داشته که بازتاب تحول در حقوق بین‌الملل فناوری هسته‌ای و حساسیت عمومی و اجتماعی نسبت به گسترش سلاح هسته‌ای و سیاست بین‌الملل می‌باشد (Miller and others, 1996). منجر مشترک این فراز و فرودها، نقش قدرت‌های بزرگ در تفسیر حقوقی، اجرا و نظارت بر آن، چگونگی در اختیار داشتن

قدرت‌های هسته‌ای توسط آنها و روابط سیاسی و استراتژیک بین آنها و سایر بازیگران است. این چارچوب مفهومی در درک تحولات سازمان‌های بین‌المللی سودمند و تولیدکننده فهم در دوران بعد از جنگ سرد نیز می‌تواند باشد. شایان ذکر است که تمرکز بر بعد سیاسی؛ یعنی روابط بین قدرت‌های بزرگ و اثر آن بر تحولات مربوط به سازمان‌های بین‌المللی است. برای این منظور باید روابط بین قدرت‌های بزرگ در دوران بعد از جنگ سرد مورد بررسی قرار گیرد.

۲. ماهیت روابط قدرت‌های بزرگ در دوران پساجنگ سرد

پایان جنگ سرد، آغاز تحول جدیدی در چشم‌انداز استراتژیک جهانی بود. ویژگی‌های این دوران از زاویه روابط بین قدرت‌های بزرگ، چگونه قابل تحلیل است؟ در پاسخ باید به «ماهیت دوران انتقالی بعد از جنگ سرد»، «کاهش احتمال درگیری‌های نظامی بین قدرت‌های بزرگ» و «افزایش همکاری دوجانبه و چندجانبه بین قدرت‌های بزرگ» پرداخت. همه این پدیده‌ها بر چگونگی عملکرد سازمان‌های بین‌المللی در دوران جدید سیاسی و استراتژیک جهانی، اثرات عمیقی دارد.

دوران بعد از جنگ سرد، هنوز سیال و در حال گذر است. بدین معنی که نظام متصلب و مشخصی در سطح بین‌المللی شکل نگرفته است. البته این را نباید مترادف بی‌کانونی قلمداد کرد. آنچه مسلم می‌باشد این است که دیگر جنگ سرد، ماهیت‌بخش نظام بین‌المللی نیست و آمریکا و روسیه (که جایگزین اتحاد شوروی می‌باشد) نه تمایل دارند و نه می‌توانند، نظم دوقطبی فروریخته را بازسازی کنند. اساس آن نظام بر جنگ این دو ابرقدرت بود، البته جنگ سردی که همه نوع تقابل را دربرداشت و تنها از رویایی مستقیم نظامی پرهیز می‌شد. در این خصوص باید گفت که احتمال درگیری نظامی، مبنای تمام برنامه‌ریزی‌های استراتژیک بین آن دو بود.

در دو دهه‌ای که از پایان جنگ سرد می‌گذرد، مناسبات استراتژیک بین‌المللی، ترکیبی از تداوم و تفسیر را به نمایش می‌گذارد. این دوره که بنا به اجماع کارشناسان روابط بین‌الملل با دوران انتقالی طولانی شناخته می‌شود، هم مفهوم قدرت و هم کانون‌های قدرت در حال تغییر و تحول می‌باشند. قدرت افزایش یافته



نظامی ایالات متحده، تحول در کلیت و شکسته شدن انحصار محور فرآتلانتیکی قدرت و طرح محورهای نوین در آسیا، پدیده قدرت‌های نوظهور، حساسیت یافتن چالش‌های جهانی تغییر آب‌وهوا، تروریسم، بیماری‌های واگیردار و ماهیت نوین حقوق بشر و همچنین بازیگری بازیگران غیردولتی^۱ و غیرحکومتی و توانمندی افراد به‌عنوان بازیگران مؤثر در سطوح مختلف سیاسی، نمادهای دوران انتقالی در مناسبات استراتژیک جهانی‌اند. (۱)

هرکدام از پدیده‌های بالا، اثرات متعددی بر سازمان‌های بین‌المللی داشته، ولی هیچکدام به‌اندازه کاهش احتمال درگیری و جنگ بین قدرت‌های بزرگ، از نظر استراتژیک پر وزن نیست. شاید بارزترین شاخصه متن استراتژیک دوران پساجنگ، همین پدیده پایین آمدن احتمال درگیری نظامی بین قدرت‌های بزرگ باشد. درگیری و احتمال درگیری بین قدرت‌های بزرگ، غالب‌ترین پدیده در قرن بیستم بود که با جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و جنگ سرد بروز یافت. کاهش احتمال درگیری بین قدرت‌های بزرگ، به فضای همکاری در سازمان‌های بین‌المللی در دو دهه گذشته انجامیده که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، اما پدیده کاهش احتمال درگیری بین قدرت‌های بزرگ نیاز به شناسایی دقیق‌تری دارد. در این زمینه دست‌کم سه نکته شایان دقت وجود دارد.

نکته اول آنکه، وقتی از کاهش احتمال درگیری نظامی به‌عنوان بارزترین شاخصه دوران پساجنگ یاد می‌شود، این بدان معنی نیست که روابط بین قدرت‌های بزرگ عاری از تنش شده است؛ به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست. حتی بین قدرت‌های همسوی غربی نیز در طی بیست سال گذشته، باوجود هم‌پوشانی ساختاری و هنجاری در مواردی تنش‌های جدی وجود داشته که نمونه آن، اختلاف فرانسه و آلمان با ایالات متحده در زمان ریاست‌جمهوری جرج بوش در موضوع حمله به عراق در ۲۰۰۳ میلادی است (ن.ک: Andrews, 2005) و یا تنش‌های دیگری که بین ایالات متحده و روسیه در قضایای بالکان در دهه نود میلادی وجود داشت و اینجا دو قدرت دیدگاه‌های متفاوتی در مورد یوگسلاوی و کوزوو داشتند. در دوران بوش نیز بین مسکو و واشنگتن اختلاف نظرهای جدی بروز کرد. اما

هیچ‌کدام از تنش‌ها و تفاوت دیدگاه‌ها، به‌معنای احتمال درگیری نظامی که بن مایه اصلی روابط بین قدرت‌های بزرگ در دوران‌های پیشین بود، قلمداد نشد.

نکته دوم آنکه، مفهوم قدرت‌های بزرگ در مقایسه با گذشته نیز دستخوش تحول شده است؛ بدین معنی که قدرت بزرگ دیگر صرفاً با شاکله و شاخصه نظامی سنجیده نشده و مؤلفه‌های اقتصادی، تجاری و مالی برجسته شدند. باز باید تأکید شود که عنصر نظامی همچنان یکی از شاخصه‌های اصلی قدرت است، اما برآمدن قدرت‌های بزرگ پیشین، پیوندی ساختاری با قدرت نظامی داشت که در دوران پساجنگ سرد در این زمینه تغییراتی رخ داد. برآمدن جهانی امریکا و شوروی بعد از جنگ جهانی دوم و ارتقای جایگاه آنها به‌عنوان دو ابرقدرت، عمدتاً محصول پیروزی نظامی آنها در جنگ بود. بر همین منوال گذشته، برآمدن قدرت‌های بزرگ نیز قابل ذکر می‌باشند. اما در دوران بعد از جنگ سرد، برآمدن جهانی چین، ماهیت دیگری داشت. چینی‌ها در بررسی‌های روابط بین‌المللی خود، از ظهور صلح‌آمیز سخن می‌گویند؛ هرچند که این مفهوم چالش‌هایی را نیز در بردارد، اما از واقعیت تحول مفهوم قدرت بزرگ نیز نشئت می‌گیرد (Bijian, 2005).

نکته سوم آنکه، برنامه‌ریزی‌های فکری و عملی استراتژیک قدرت‌های بزرگ در شناسایی تهدیدات علیه امنیت خود و مقابله با آن تهدیدات، گویای پذیرش واقعیت کاهش احتمال درگیری نظامی بین قدرت‌های بزرگ است. توضیح آنکه در حال حاضر همه قدرت‌های بزرگ اسناد استراتژی امنیت ملی خود را تدوین و در چندسال گذشته منتشر ساخته‌اند و بعضاً در توالی معینی آنها را به‌روز می‌کنند (White House, U.S National Security, Retrieved 1-5-2013). باوجود دگرگونی نگرش امنیتی بین روس‌ها، چینی‌ها و غربی‌ها در ارزیابی از تهدیدات علیه امنیت خود در شرایط نوین استراتژیک بین‌المللی، اجماع همگی آنها بر این است که دیگر، درگیری نظامی بین قدرت‌های بزرگ، اساس و بنیاد اصلی تهدید نیست. به‌عبارت دقیق‌تر، هرچند که اسناد امنیت ملی منتشرشده در دوره بوش و اوباما نشان می‌دهد که امریکا، همچنان در پی رهبری جهانی به‌عنوان بزرگ‌ترین دغدغه سیاسی است، ولی تهدیدهای اصلی نه قدرت نظامی و برخورد نظامی با روسیه و

چین، بلکه نوع جدیدی از تهدیدها مانند اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم است که در کانون اصلی توجه قرار گرفته‌اند. اسناد امنیت ملی چینی‌ها نیز وضعیت مشابهی را، البته با تمایل به وجود دنیای چندقطبی، به تصویر می‌کشد. بارقه‌هایی جدی از این تفکر نیز در اسناد امنیت ملی روسیه منعکس است. (۲)

آنچه که ذکر شد به پدیده همکاری بین قدرت‌های بزرگ در دوران پساجنگ سرد منجر شده است. فضای همکاری بین قدرت‌های بزرگ، هیچ‌گاه با دوران بیست‌ساله گذشته قابل مقایسه نمی‌باشد؛ هرچند که در مدت اخیر، به‌ویژه در مورد سوریه، با وتوی دو قطعنامه، سطح همکاری تفاوت را نشان می‌دهد، اما این مورد در مقایسه با روند دو دهه تعاملات دوجانبه و چندجانبه، تبدیل به روند غالب شده است. به‌علاوه در مورد قضیه سوریه نیز باید در نظر داشت که حتی بین سوریه، چین و قدرت‌های غربی، این صرفاً تقابل و تضاد نیست که توضیح‌دهنده رفتارهای متقابل است، بلکه درجه‌هایی از همکاری نیز مشاهده می‌شود. اما در مجموع در دوران پساجنگ سرد تقریباً در تمام حوزه‌ها، فعل و انفعالات بین قدرت‌های بزرگ افزایش یافته و روند حاکم و غالب در این دوران، همکاری است.

در این زمینه این واقعیت باید مورد تأکید قرار گیرد که رهاشدن متن استراتژیک بین‌المللی از درگیری نظامی و احتمال درگیری نظامی و بازشدن فضای همکاری باعث شده که حتی تنش‌ها و اختلاف‌ها، عمدتاً از رهگذر همکاری مدیریت شود. هرچند که برخی از تنش‌ها و اختلافات جدی و سرنوشت‌ساز بود، اما قدرت‌های بزرگ به‌شیوه دیپلماسی دوجانبه و دیپلماسی چندجانبه آنها را حل و فصل و در نهایت مدیریت کرده‌اند. فرآورده این تعاملات، گسترش کمی و کیفی سازمان‌های بین‌المللی در دوران پساجنگ سرد است.

۳. گسترش کمی و کیفی سازمان‌های بین‌المللی

چگونه سازمان‌های بین‌المللی در دوران بعد از جنگ سرد گسترش یافته‌اند؟ کاهش احتمال درگیری استراتژیک بین قدرت‌های بزرگ، نه‌تنها همکاری چندجانبه بین آنها را افزایش داد، بلکه تعاملات منطقه‌ای را از تنش و بار استراتژیک دوران جنگ سرد خلاص کرد. بدین صورت که قبل از پایان جنگ سرد، به‌خاطر متن استراتژیک

تنش‌آلود دو ابرقدرت، تعاملات منطقه‌ای، با دیده شک و تردید سیاسی دو ابرقدرت نگریسته می‌شد، اما بعد از پایان این تنش، فضاهای منطقه‌ای نیز برای سازمان‌های منطقه‌ای که نمود دیگری از دیپلماسی چندجانبه است، باز شد. در مجموع با فوران و گسترش افقی و عمودی سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، این سازمان‌ها در سه قالب «حفظ سازمان‌های بین‌المللی پیشین»، «ارتقای مفهومی و عملیاتی سازمان‌های بین‌المللی» و «تأسیس سازمان‌های بین‌المللی جدید» قابل بازشناسی در دوران بعد از جنگ سرد می‌باشند.

به‌استثنای پیمان نظامی ورشو که با پایان جنگ سرد به تاریخ پیوست، تقریباً همه سازمان‌های بین‌المللی دوران قبلی در دوران جدید حفظ شدند. این حفظ همراه با اصلاح و بازسازی نیز بود. در رأس سازمان‌های بین‌المللی، سازمان ملل متحد قرار داد که در دوران بعد از جنگ سرد، نه فقط حفظ شد، بلکه از نظر کمی با چند موج عضویتی مانند افزایش اعضای کشورهای جدید ناشی از فروپاشی شوروی و همچنین چندپارگی و تقسیم کشورهای حوزه بالکان و اروپای شرقی، به‌علاوه تجربه استقلال برخی از کشورها مانند سودان جنوبی رشد یافت. اما رشد سازمان ملل متحد از نظر کیفی نیز حائز اهمیت بود. کنفرانس‌های جهانی دهه نود میلادی و بلافاصله بعد از پایان جنگ سرد، مهم‌ترین تحولات هنجارسازانه در مناسبات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را به‌همراه داشت. سازمان ملل در حوزه‌های گوناگون بین‌المللی در دوران بعد از جنگ سرد، هم در عرصه مفهوم‌سازی و هم در عرصه عملیاتی نقش جدی‌تری به‌خود گرفت (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۳-۲۳).

سازمان‌های بین‌المللی دیگر نیز حفظ شده و گسترش یافتند. اتحادیه اروپایی و اتحادیه آفریقایی دو نمونه حفظ و گسترش نهادهای پیشین و تشدید فعالیت‌های چندجانبه در حوزه‌های منطقه‌ای را به‌نمایش می‌گذارند. حفظ و رشد سازمان ملل متحد، نهادهای وابسته و سازمان‌های منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد، متأثر از روح همکاری بین بازیگران قدیم و جدید بین‌الملل و در کانون آنها قدرت‌های بزرگ است. بدون همکاری نوین آنها این حفظ و گسترش امکان کمتری می‌یافت.

قالب دوم، ارتقای مفهومی و عملیاتی سازمان‌های بین‌المللی است. عمده‌ترین نهاد این ارتقا را می‌توان در فعالیت‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد مشاهده کرد.



هرچند که به پدیده حفظ سازمان ملل متحد در مباحث قبلی پرداخته شد و شورای امنیت نیز یکی از ارکان ملل متحد می‌باشد، اما باید در نظر داشت که شورای امنیت و به‌عبارت دقیق‌تر، پنج عضو دائم این شورا در دوران پساجنگ سرد، ماهیت دگرگون‌شده‌ای از طریق همکاری بین خود دارند که در نهایت وزن این شورا را، نه‌فقط در درون خانواده سازمان ملل متحد، بلکه در مناسبات چندجانبه بین‌المللی افزایش داد. شورای امنیت در دوران پساجنگ سرد، اولاً هماهنگی فوق‌العاده متفاوتی در مقایسه با دوران پیشین در درون خود ایجاد کرد. مقایسه بین تعداد و توهای دوران جنگ سرد و دوران پساجنگ سرد توسط قدرت‌های بزرگ از یک سو و تعداد قطعنامه‌های صادره از این شورا، مؤید این هماهنگی است. دوم اینکه شورای امنیت در دو دهه بعد از جنگ سرد، تفسیر خود را از امنیت موسع کرده و علاوه‌بر موضوعات کهنه و سنتی جنگ و منازعه، به موضوعات نوین اقتصادی و اجتماعی مانند بیماری‌های واگیردار، تغییر آب‌وهوا و انرژی، نگاهی امنیتی داشته و دایره مفهومی امنیت را گسترش داده است. سوم اینکه شورای امنیت در حوزه مناسبات امنیتی، نهادسازهای متعددی انجام داده و به تأسیس دادگاه‌های ویژه دست زده و حوزه اداری و عملیاتی خود در مناطق مختلف را توسعه بخشیده است. چهارم اینکه شورای امنیت، در حوزه مناسبات امنیت بین‌المللی، وارد عرصه قانونگذاری و شبه‌قانونگذاری شده است. تمامی این اقدامات فقط در پرتو همکاری بین قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر شده است (ظریف و سجادی‌پور، ۱۳۹۱: ۴۴۲-۴۳۹). ارتقای مفهومی و عملیاتی سازمان‌های بین‌المللی منحصر به شورای امنیت نیست. تصویب قطعنامه مربوط به ارتقای کمیسیون حقوق بشر (که زیرمجموعه شورای اقتصادی و اجتماعی بود) به شورای حقوق بشر در سال ۲۰۰۵ و راه‌اندازی آن شورا در سال ۲۰۰۶، نمونه دیگری از این ارتقا است. با تشکیل شورای حقوق بشر، مفهوم حقوق بشر به‌عنوان زیرمفهوم توسعه اقتصادی و اجتماعی به‌مفهوم برابر و هم‌سنگ با آن و هم‌تراز با صلح و امنیت بین‌المللی ارتقا یافت. به‌علاوه شورای حقوق بشر، به‌لحاظ سازمانی بالاتر از کمیسیون حقوق بشر بوده و به‌طور مستقیم به مجمع عمومی گزارش می‌دهد. شایان ذکر است که امریکا به‌عنوان یک قدرت بزرگ، در دوران بوش به قطعنامه تأسیس شورای حقوق بشر رأی منفی داد، ولی این رأی منفی و برخورد سرد دوره

بوش، با تحرک و فعالیت دوران اوباما در شورای حقوق بشر جایگزین شد (شورای حقوق بشر ملل متحد، ۱۳۸۹).

قالب سوم گسترش کمی و کیفی سازمان‌های بین‌المللی بعد از جنگ سرد را می‌توان در راه‌اندازی و دگرگونی در انواع گوناگون این سازمان‌ها مشاهده کرد. تبدیل گروه هفت کشور صنعتی به گروه هشت با پذیرش روسیه، و مهم‌تر از آن راه‌اندازی گروه بیست که دربرگیرنده اقتصادهای مهم جهان می‌باشد، با محوریت قدرت‌های بزرگ، پدیده‌ای درخور توجه است. در این میان اشاره به گروه ۵ + ۱ در مذاکرات هسته‌ای با ایران خالی از لطف نیست؛ این گروه در چند سال گذشته، خود تبدیل به شبیه‌نهادی شده که از رهگذر آن آلمان تلاش دارد، به‌عنوان یک قدرت بزرگ مورد شناسایی قرار گیرد.

سازمان‌های بین‌المللی منطقه آسیای شرقی مانند آسه‌آن و سازمان همکاری آسیا و پاسفیک، کانون پیوندزنده قدرت‌های بزرگ کلاسیک و قدرت‌های نوظهور است. در خاورمیانه، به‌ویژه در دو سال گذشته و در جریان تحولات دنیای عرب، پیوند جدید و درخور دقت بین اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس و شورای امنیت، به‌طور ویژه در قضیه حمله به لیبی و دو قطعنامه ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ ماهیت دگرگون شده قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های منطقه‌ای را نشان می‌دهد.

نکته قابل ملاحظه در همه این فعل‌وانفعالات آن است که این گسترش‌های کمی، با بازخوانی و قرائت‌های جدید و گاهی متضاد با مفاهیم جاافتاده‌ای مانند حاکمیت و امنیت سرزمینی، عدم مداخله و احترام متقابل همراه شده است. همچنین شایان ذکر است که خلق و پیدایش سازمان‌های جدید بین‌المللی و یا دگرگونی در سازمان‌های پیشین بین‌المللی در دوران پساجنگ سرد، الزاماً حضور همگی قدرت‌های بزرگ را دربر نمی‌گیرد و قدرت‌های بزرگی چون چین و روسیه در آنها نقش دارند. دو نمونه پیمان شانگهای و گروه موسوم به بریکس در این خصوص قابل ذکر می‌باشند. اما آنچه که از رفتار چین و روسیه، به‌ویژه در این دو نهاد تازه‌تأسیس بعد از جنگ می‌توان استنباط کرد، آن است که آنها در عین افزایش فضای سیاسی و استراتژیک خود از طریق افزایش نهادهای چندجانبه جدید، سعی دارند این نهادها را در حالت تقابلی با دیگر نهادها تعریف نکنند. در این خصوص مناسبات روسیه با ناتو حائز

اهمیت است. هرچند روسیه، آشکارا نسبت به توسعه ناتو در جمهوری‌های شوروی پیشین حساس است، ولی در قالب آنچه از آن به‌عنوان مدیریت تنش از طریق همکاری یاد شده، با ناتو روابط نهادی شده دارد؛ به‌نحوی که شورای موسوم به روسیه - ناتو^۱ حتی در سطح سران یعنی سران روسیه و اعضای ناتو تشکیل اجلاس می‌دهد (www.nato-russia-council Retrieved at 12 2013). همچنین باید یادآوری کرد که روسیه در بروکسل نزد دبیرخانه ناتو، سفیر و نماینده دائم دارد.

نتیجه‌گیری

آنچه ذکر شد، روابط پیچیده قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی را نشان می‌دهد. این روابط نه در درون سازمان‌های بین‌المللی و نه در سطح بیرونی ساده هستند. اختلاف منافع، موضع‌گیری‌های گوناگون، ائتلاف‌های مصلحتی و در برخی موارد تنش‌های جدی، روابط بین قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی را چندلایه و تودرتو می‌کند، اما با وجود هر نوع پیچیدگی متصور، این روشنی را می‌توان دید که روابط بین قدرت‌های بزرگ در سازمان‌های بین‌المللی نسبت به دوران جنگ سرد به‌گونه‌ای ساختاری دستخوش تغییر شده است. این تغییر بر حیات و کارکرد سازمان‌های بین‌المللی اثر مستقیم و غیرمستقیم گذاشته و آنها را وارد مرحله نوینی از نقش‌آفرینی بین‌المللی کرده است. این تحرک سازمان‌های بین‌المللی در دوران بعد از جنگ سرد، خود بازتاب متن استراتژیک دگرگون‌شده بین‌المللی است که در آن همکاری بین قدرت‌های بزرگ جایگزینی احتمال‌درگیری نظامی می‌باشد. در یک کلام همکاری بین قدرت‌های بزرگ هم در درون مجموعه سازمان ملل متحد افزایش یافته و هم در خارج از آن به پیدایش نهادهای چندجانبه جدید انجامیده است. برآیند چنین وضعیتی، گسترش و افزایش تحرک افقی و عمودی سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد که بدون درک آنها سیاست بین‌المللی معاصر قابل فهم نمی‌باشد.

یادداشت‌ها

۱. در مورد هر کدام از این موضوعات و امنیت بین‌المللی، پژوهش‌های گوناگونی انجام شده است و دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. به‌عنوان نمونه نگاه کنید به:

(Prins, 2004: 931-952)

۲. دو سند نوشته‌شده در مورد گرایش‌های جهانی توسط شورای اطلاعاتی امریکا و مؤسسه مطالعات استراتژیک اتحادیه اروپایی روشن‌کننده رها شدن جهان از نقش قدرت‌های بزرگ می‌باشد. در این زمینه نگاه کنید به:

- National Intelligence Council, Global Trends 2030: Alternative Worlds.
- European Union, Institute for Security Studies, Citizens in an Interconnected and Poly Centric World.

منابع

الف - فارسی

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد (۱۳۸۹)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ظریف، محمدجواد و سیدمحمدکاظم سجادیپور، دیپلماسی چندجانبه: پویایی مفهومی و کارکردی سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.

عاری، هوشنگ (۱۳۸۰)، کارگزاری‌های تخصصی سازمان ملل، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چاپ سوم، تهران: سمت.

ب - انگلیسی

Anan, Kofi (2010), *We The People: The Role of the Unites Nations in The 21 Century*, New York: U N.

Andrews, David (2005), *The Atlantic Alliance Under Stress: US-European Relations after Iraq*, Cambridge: Cambridge Uninerty prees.

Bijian, Zheng (2005), "China's Peacful Rise The Great Powers Status", *Foreign Affairs*, Vol. 84 , No. Sep-oct.

Dijk, Ruud Van and other (2010), *Enclyopedia The Cold War*, Vol. 1 ,london: Taylor and Francis.

Eureapean Union (2011), *Institute for Security Studies, Citizens in an Interconnected and Poly Centric World*, Paris: ESPAS.

Guzzini, Stefano and Anna Leander (Iditors) (2006), *Constructivism and International Realations: Alexander Went and His Critics* ,New York: Routledge.

Keaag, John (2008), *Neoconservative Images of The United Nations; American Domestic Politics and Internatinal corperation*, La Vergne: Lightning Source Incorporated.

Miller, Steven and Others (1996), **Nuclear Collisions: Discord, Reform and The Nonproliferation Regime**, Cambridge: American Academy of Arts and Sciences.

National Intelligence Council, Global Trends 2030: Alternative Worlds (2012), Washington D,C.NIC, available at: [www.dni.gov/nic/global Trends](http://www.dni.gov/nic/globalTrends).
Prins, Gwyn (2004), "AIDS and Global Security", **International Affairs**, Vol. 80, No. oct.

White House, U.S National Security, available at: [www.white house Security-Strutegy. PDF](http://www.whitehouse.gov/security-strategy) (Retrieved 1/5/ 2013).

[www.nato-russia-council%.in/en](http://www.nato-russia-council%in/en) (Retrieved at 1/5/2013).

